

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة الله على اعدائهم اجمعين

یادآوری

در جلسه قبل عرض کردیم که اشکال اول بر فرمایش مرحوم شهید صدر(ره) دو قسمت داشت که قسمت اولش را با مناقشه ایی که در قسمت اول بود بیان کردیم و قسمت دوم اشکال این بود که مستشکل معتقد است که ما در میان موالی عرفیه در آن مواردی که طاعت عنوان شرعی دارد اگر بررسی کنیم در آن موارد «حق الطاعة» با «حق الطاعة» در مورد خدای تبارک و تعالی دو مصدر و دو منبع ندارد و لازمه نظریه مرحوم صدر(ره) این است که ما قائل بشویم در همین مواردی که طاعت عنوان شرعی را دارد بگوییم «حق الطاعة» دو مصدر دارد و دارای دو منبع است؛

در آنجایی که شارع امر می کند به اطاعت از پیامبر و بطور کلی: «من امر الله بطاعته» که شامل پیامبر، ائمه معصومین، پدر و زوج می شود؛ در این موارد خداوند امر به اطاعت اینها کرده است و مستشکل می گفت اطاعت اینها هم اطاعت خداست لذا اگر ما بگوییم «حق الطاعة» در خدا با «حق الطاعة» در غیر خدا جداست و بگوییم «حق الطاعة» در خدا دائره اش محدود نیست اما «حق الطاعة» در غیر خدا مشروط به قطعیات است و مشروط به تکالیف قطعیه است، این جدا بودن لازمه اش این است که دو مصدر و دو منبع برای «حق الطاعة» قائل بشویم در حالیکه یک مصدر بیشتر ندارد خصوصاً با توجه به اینکه اطاعت اینها هم مصداقی از اطاعت خدای تبارک و تعالی است؛ این خلاصه قسمت دوم کلام مستشکل بود.

جواب مجیب بر مطلب دوم مستشکل

در جواب از این قسمت دوم، جواب دهنده می گوید: همه اشتباه در این نهفته است که مستشکل اطاعت از این گروه را اطاعت خدا می داند و در نتیجه می گویند همان «حق الطاعة» ای که در خداست در اینها هم باید موجود باشد در حالیکه این چنین نیست اینجا ما یک وجوب عقلی داریم و یک وجوب شرعی؛ اطاعت از این گروه وجوب شرعی دارد یعنی «من امر الله بطاعته» این وجوب عقلی نیست بلکه وجوب شرعی است و از مدرکات عقل عملی نیست و اینطور نیست که

عقل اطاعت پیامبر و ائمه را درک کند نه چنین نیست اطاعت اینها و لزوم اطاعت اینها یک امر جعلی است و وجوبش وجوب شرعی است درحالیکه «حق الطاعة» خدای تبارک و تعالی عقل آن را درک می کند و عقل می گوید اطاعت خدا واجب است؛ اما عقل نمی گوید اطاعت پیامبر و امام و پدر واجب است و وجوب اطاعت این گروه یک وجوب شرعی است و عنوان جعلی را دارد و عقل او را ادراک نمی کند، پس نباید بین این و بین «حق الطاعة» خدا اتحاد قائل بشویم؛ زیرا «حق الطاعة» خدا را عقل درک می کند.

توضیح مطلب توسط مجیب

جواب دهنده در توضیح مطلب می گوید وجوب اطاعت نبی مثل وجوب نماز و روزه می ماند شما چطور در وجوب نماز می گوید اگر شارع فرمود: «اقیموا الصلوة» می گوید این موضوع اطاعت خدا را درست می کند یعنی تا حالا وقتی خدا چیزی نفرموده بود ما نمی دانستیم که خدا را به چه چیزی باید اطاعت کنیم، عقل می گوید اطاعت خدا واجب است، اما حالا باید به چی اطاعت بشود و وقتی شارع فرمود نماز واجب است این وجوب این موضوع این اطاعت و وجوب اطاعت عقلی را درست می کند اما خودش عنوان اطاعت خدا را ندارد، خودش عنوان اولی طاعة الله را ندارد و این موضوع طاعة الله را درست می کند و وجوب اطاعت پیامبر، نبی و امام اینها هم، موضوع اطاعت الله را درست می کند اما خودش مستقیما و مباشرة اطاعت الله نیست.

اطاعت الله چیزی است که عقل درک می کند اطاعت الله یک چیزی است که خود عقل درک می کند، عقل می گوید طاعة الله لازم است، اما موضوعش چیست مثلا وجوب نماز و روزه است و یکی از موضوعاتش وجوب اطاعت پیامبر است که حالا البته این مطلب در توضیح این جواب ذکر شده اما آنچه که جوهر این جواب هست این است که وجوب اطاعت نبی یکی از مدرکات عقلی نیست و اگر خدا در قرآن نفرموده بود «اطیعوا الرسول»؛ عقل هیچگاه وجوب اطاعت از پیامبر را درک نمی کرد، در حالیکه وجوب اطاعت خدا از مدرکات اولیه عقلیه عملیه است، یعنی عقل عملیه می گوید خدا اطاعتش واجب است.

اما در توضیح، این مطلب را هم اضافه کردند که وجوب اطاعت پیامبر مثل وجوب نماز می ماند و همانگونه که وجوب نماز یک امر شرعی و جعلی است و شارع آن را جعل کرده و لذا خود شارع می تواند برایش قیودی ذکر کند و بگوید وجوب نماز برای کسی است که مکلف باشد یا مثلا بگوید وجوب نماز برای کسی است که عالم باشد شارع می تواند این قیود را قرار بدهد و یا وجوب جهر در نماز جهری برای کسی است که عالم باشد پس دایره اش را هم خود شارع ذکر می کند اما عقل چیزی از وجوب نماز را نمی فهمد و عقل ادراک نمی کند وجوب نماز را؛ این هم جواب از مطلب دوم.

بررسی دقیق تر محل نزاع

در جلسه گذشته عرض کردیم که بعد از ملاحظه اشکال و جواب را به این نتیجه می رسیم که باید یک مقداری محل نزاع دقیق نزاع و ابعاد آن روشن تر بیان شود تا ببینیم در این اشکال و جواب حق باکیست و همچنین اشکالات دیگری بر نظریه حق الطاعة وارد شده ببینیم این اشکالات آیا وارد است یا وارد نیست؟ در این نکاتی که در ذیل می آید باید دقت شود چون نکات محوری بحث است و با دقت در آن، به نتیجه ی روشنی خواهید رسید. ان شاء الله.

نکات محوری بحث «حق الطاعة»

«نکته اول» دو بیان از محل نزاع اولین نکته این است که: آیا اینجا «یک» نزاع وجود دارد یا «دو» نزاع وجود دارد؟ و اگر «یک» نزاع است آن نزاع چیست؟

«بیان اول»: برخی از کلمات قائلین به حق الطاعة ظهور در این دارد که اینجا یک نزاع وجود دارد و آن نزاع این است که در موالی عرفیه اشتراط امتثال به وصول قطعی تکلیف درست است؛ یعنی لزوم امتثال در دائره قطعیات این در موالی عرفیه درست است و مسلم است لذا نزاع در این است که آیا می توانیم مولویت خدای تبارک و تعالی را قیاس بکنیم با موالی عرفیه و بگوییم همانطوری که در موالی عرفیه امتثال فقط در دائره قطعیات است در مورد خداوند امتثال فقط در دائره قطعیات باشد و بگوییم تمام نزاع فقط در این قیاس و جواز این قیاس و عدم جواز این قیاس است.

این یک نحوه بیان برای نزاع که برخی از کلمات مرحوم شهید صدر ظهور روشنی در بیان نزاع در این چینی دارد. «بیان دوم»: این است که اساسا بحث در قیاس و عدم قیاس نیست و نمی خواهیم مولویت خدا را مقایسه کنیم با موالی عرفیه، بحث در این نیست بلکه بحث در این است که آیا مولویت ذاتی خدا که بر اساس منعیت و خالقیت است این مولویت ذاتی خدا اقتضا یک «حق الطاعة» موسع را دارد و بگوییم خدا یک مولویت ذاتی دارد منعیت و خالقیت دارد، عقل درباره این مولویت ذاتی می گوید «حق الطاعة» وسیع دارد.

وسیع یعنی آنجایی که قطع و ظن و احتمال تکلیف داری تمام اینها را باید انجام دهید قائلین به «حق الطاعة» این نظریه را دارند اما در مقابل دیگران می گویند ما قبول داریم خدا مولویت ذاتی دارد، اما عقل می گوید این مولویت ذاتی چنین اقتضایی ندارد؛ این مولویت ذاتی اقتضای اینکه یک «حق الطاعة» ی موسعی برای خدا، عقل ادراک کند چنین چیزی نیست؛ بلکه عقل در همین مولویت ذاتیه می گوید «حق الطاعة» در دائره قطعیات است؛ که بر مبنای این بیان، اساسا نزاع در قیاس نیست و اصلا در این صورت نمی خواهیم موالی عرفیه را در اینجا وارد کنیم؛ بلکه نزاع در این است که این مولویت ذاتی خدا چه اقتضایی دارد آیا اقتضا دارد یک «حق الطاعة» وسیع را؟ یا اقتضا دارد یک «حق الطاعة» محدود را؟

خلاصه دو بیان

پس یک بحث در این است که نزاع در قیاس و عدم قیاس است و یک نزاع در این است که ما کاری به قیاس نداریم بلکه می خواهیم ببینیم مولویت ذاتی خدا چه اقتضایی دارد و برخی از کلمات قائلین به «حق الطاعة» اصلا می گویند تمام نزاع در مولویت ذاتیه خداست تمام نزاع در خصوص ذات خدای تبارک و تعالی است به بیان دیگر در هر جا مولایی باشد مولویت او چه حق الطاعة ایی را به دنبال دارد؟

آیا مولویت، «حق الطاعة» محدود به قطعیات را به دنبال دارد؟ یا مولویت «حق الطاعة» نامحدودی را به دنبال دارد؟ بر اساس بیان دوم، نزاع این نیست و ما نمی خواهیم بگوییم مولا و مولویت چه اقتضایی از نظر حق الطاعة دارد؛ تمام نزاع در ذات خداوند تبارک و تعالی است یعنی می خواهیم ببینیم خدای تعالی که مولویت ذاتی دارد و منعیت و خالقیت دارد آیا عقل اولی عملی ادراک می کند یک «حق الطاعة» وسیع را برای او؟ یعنی به عقل که مراجعه می کنیم عقل می گوید بله این خدایی که ما داریم خالق و منعم است و شکر منعم واجب است.

آنچنان دائره «حق الطاعة» اش وسیع است که حتی در جایی که احتمال هم می دهیم باز باید امتثال کنیم و لازم نیست که قطع به تکلیف مولا پیدا کنیم؛ یا اینکه نه، طرف مقابل می گویند ما قبول داریم خدا مولویت ذاتی و منعیت و خالقیت دارد اما عقل

چنین چیزی را ادراک نمی کند و عقل می گوید در آنجایی که قطع پیدا کردی شما باید تکلیف را انجام بدهی و امتثال کنی این یک جهت که باید در محل نزاع روشن شود.

تذکر: در کلمات گاهی اوقات سراغ قیاس رفتند و طرف مقابل فکر کردند این قیاس اساس کلام اینهاست درحالیکه اصلا ما در این بیانی که گفتیم کاری به موالی عرفیه نداریم و ما هستیم و مولویت ذاتی خداوند تبارک و تعالی و همه دعوا این است که آیا عقل که همه قبول دارند عقل در مورد خدا «حق الطاعة» را درک می کند عقل درک می کند اطاعت مولای خالق و منعم واجب است اما تا چه مقدار درک می کند آیا در همه موارد احتمال؟ یا فقط در قطعیات است؟ نزاع فقط در همین است و اصلا نمی خواهیم قیاس کنیم و بگوییم حالا چون در موالی عرفیه چنین است پس در خداوند هم این طور باشد و بحث از قیاس نیست.

«نکته دوم» بیان خلط در مورد موالی عرفیه

نکته دوم خلطی است که درباره «موالی عرفیه» شده است در موالی عرفیه همه قبول دارند که دائره امتثال، محدود به قطعیات است و در موالی عرفیه همه پذیرفتند که دائره امتثال محدود به قطعیات است اما آیا این ریشه اش عقل است یا بناء عقلاست؟

آیا عقل اولی عملی درک می کند که در موالی عرفیه دائره امتثال منحصر به قطعیات است؟ یا اینکه نه، در موالی عرفیه ریشه این مطلب یعنی ریشه این اشتراط بناء العقلا و توافق العقلاست؟ این هم مطلب دوم؛

تذکر: البته در تحقیق مطلب در مورد عقل و بناء عقلا بحث خواهیم کرد؛ این مطلب را که عرض کردیم بنا بر مسلک مشهور است مشهور می گویند بین ادراک عقل و بناء عقلا فرق وجود دارد گاهی اوقات عقلا بر یک امری توافق می کنند؛ اما ریشه این توافق یک امر عقلی نیست و ریشه این توافق به «حسن العدل» و به «قبح الظلم» بر نمی گردد و یک مثالی می زنند.

فرض کنید عقلا توافق می کنند این آدم فعلا رئیس ما باشد خوب عقل در اینکه این شخص رئیس باشد نقشی ندارد و عقلا می گویند ما الان توافق کردیم که «أن هذا الشخص رئيسنا» عقل نمی تواند ادراک کند، توافق بر شخص را عقل نمی گوید فرض کنید یک شخصی حسنی هم ندارد و مجسمه قبح هم باشد اما توافق کردند بر اینکه رئیسشان هم باشد کما اینکه این همه عقلای عالم در کشورهای ظلم خیز توافق می کنند یک جلد رئیسشان باشد و این مطابق با عقل نیست.

توضیح این مطلب خواهد آمد این مطلب روی مبنای مشهور است که بین عقل و عقلا فرق وجود دارد البته گاهی اوقات توافق و تبانی عقلا به ملاک عقلی هست اما این چنین نیست؛ اگر یادتان باشد در کتاب «اصول الفقه» مرحوم مظفر(ره) گاهی اوقات عقلا توافق می کنند بر یک چیزی به جهت اینکه موافق با طبعشان است و مطابق با عادتشان است و این هم جز توافق عقلاست و یا توافق می کنند در این جامعه کسی زیر هجده سال ازدواج نکند.

البته بما هم عقلا بر می گردد به ملاک عقلی؛ البته درباره این بحث در تحقیق مساله مفصل بحث خواهیم کرد و نظر خودمان هم را خواهیم گفت و لو اینکه قبلا در بحث حسن و قبح عقلی مفصل پیرامون این موضوع بحث کرده ایم؛ فقط باید ابعاد این نزاع را تبیین نماییم تا روشن شود که در این اشکال و جوابها و در این بحث ها که در مساله «حق الطاعة» شده گاهی می بینیم که خلط هایی صورت گرفته است؛ پس این مطلب دوم است که در موالی عرفیه این اشتراط از کجا آمده آیا این اشتراط ریشه اش عقل است یا اینکه ریشه اش عقلاست؟

«نکته سوم» وجود ملازمه یا عدم ملازمه بین مولویت جعلی و دائره اطاعت

این است که دیروز هم در بحث اشاره ای به آن شد و آن اینکه: آیا بین اینکه مولویتی جعلی باشد اینکه بگوییم دائره اطاعت این مولا «سعه و ضیقاً» مربوط به جاعل است و بگوییم یک مولویتی جعلی است خدا مولویتی برای پیامبر جعل کرده و فرموده اطاعت کنید او را؛ خوب حالا که چنین فرموده بگوییم دائره اطاعت او هم دست خداست و خدا می تواند بفرماید در قطعیات، شکیات و احتمالات و ظنیات در همه اطاعت کنید و می تواند بگوید فقط در احتمالات اطاعت کنید آیا بین این ملازمه وجود دارد یعنی بین جعلی بودن مولویت و بین اینکه دائره این مولویت از نظر سعه و ضیق به دست جاعل باشد ملازمه است یا اینکه ملازمه نیست؟

لقائل ان يقول: خدای تبارک و تعالی مولویت را برای پیامبر جعل کرده و فرموده اطاعتش واجب است و تا فرمود اطاعتش واجب است می رویم سراغ عقل، عقل می گوید هر کسی اطاعتش واجب است، چه اطاعتش به مولویت ذاتیه باشد و چه به مولویت جعلیه باشد عقل می گوید دائره امتثال توسعه دارد این دست عقل است و دست جاعل نیست. این هم یک مطلب مهمی است که آیا بین مولویت جعلیه و بین اینکه حق الطاعه سعه و ضیق داشته باشد و این تابع جعل باشد آیا ملازمه وجود دارد یا ملازمه وجود ندارد؟ این یکی از چیزهایی است که خیلی محوریت دارد؛ اگر گفتیم یک مولویتی جعلی است آیا سعه و ضیق مولویت هم حتماً باید به دست جاعل باشد؟ و عقل در آنجا راه ندارد؟

یا اینکه خیر، سعه و ضیق ممکن است در دست جاعل باشد اما در جایی که جاعل دخالتی نکرده آنجا عقل می تواند وارد بشود و دخالت نکند؛ بحث در این است که برخی از عبارتهای قائلین به مسلک «حق الطاعة» اینها معتقدند که اگر یک مولویتی جعلی شد دیگر عقل در آنجا راهی ندارد و حق دخالت ندارد و نمی تواند وارد شود؛

اما در مقابل این احتمال وجود دارد که بگوییم نه، در مولویت جعلی همانطوری که جاعل می تواند دائره را معین بکند و جاعل می تواند بگوید این پیامبری که من می گویم اطاعتش کنید در چه مواردی است و در مواردی که جاعل دخالت نکرده در این موارد عقل می تواند وارد شود و دخالت بکند که یکی از نکات مهمی که در این بحث خلط شده همین مطلب است.

تذکر: حجیت عقل مسلم است و عقل برای ما حجت است و همین عقل اگر درک کرد اطاعت خدا واجب است به این معنا در قیامت اگر کسی نعوذ بالله اطاعت خدا نکرده خدا می توان بگوید مگر تو عقل نداشتی و عقل تو اطاعت مرا واجب نمی کرد و حجیت عقل از اصول موضوعه این بحث است بلکه اگر کسی اشعری مسلک بشود و حجیت عقل را قبول نکنیم دیگر مجالی برای این بحث نیست؛ در این بحث چه کسانی که قائل به برائت عقلی هستند یعنی مشهور که قاعده قبح عقاب بلا بیان را می گویند و چه کسانی که قائل به «حق الطاعة» اند که نتیجه «حق الطاعة» احتیاط عقلی می شود هر دو این نظر منوط به است که حجیت عقل را قبول کنیم، اگر حجیت عقل را قبول نکنید که نوبت به این بحث ها نمی رسد و بحث از حجیت عقل به عنوان اصل موضوعی در این بحث پذیرفته شده است بحث این است که: اولاً آیا عقل در خصوص ذات خدا «حق الطاعة» موسع را قائل است؟

ثانیاً: آیا عقل در خصوص ذات خدا «حق الطاعة» محدود قائل است؟ ثالثاً: آیا عقل برای مولا بما انه مولا چه خدا و چه غیر خدا «حق الطاعة» موسع قائل است؟ رابعاً: آیا عقل برای مولا بما انه مولا چه خدا و چه غیر خدا حق الطاعه محدود قائل است؟ تا برسیم به اینکه بگوییم نه اساساً «حق الطاعة» مانند مسلک «حق الطاعة» در خدا عقل تشخیص می دهد و در غیر خدا بنا عقلاً و توافق عقلاست این نزاع در این مساله است؛ اما حجیت حکم عقل یک مساله مفروضی است. ان شاء الله روز سه شنبه ادامه بحث را پی گیری خواهیم کرد.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

